

## توحید از دیدگاه قرآن و نهج البلاغه (۱)

\* محمد تقی شریعتمداری

**چکیده** : نگارنده در این گفتار، سه اصل برای بیان توحید از نظر قرآن می‌کند: عدم مشابهت خداوند تعالی با دیگر موجودات، مبراً بودن خداوند از هر نقص، توفیقیت اسماء و صفات الهی. اصل اول (عدم مشابهت)، تعبیری دیگر از توحید خدا است که مطلق و حقیقی است و با یگانه بودن برخی از آفریدگان در بعضی از ویژگی‌ها تفاوت دارد. براساس اصل دوم، مبراً بودن خداوند از هر نقص و عیب، اصلی فطری است که انسان به محض شنیدن، آن را سازگار با فطرت خود می‌یابد. اصل سوم، انسان را از بیان صفات و اسماء الهی براساس عقل و درک خود بازمی‌دارد.

نویسنده، جملاتی از خطبه ۱۸۱ و خطبه ۸۷ (اشباح) نقل می‌کند و در خلال توضیح آن، آیات قرآنی را که مؤید آن است، می‌آورد.

در بخش‌های بعدی، این مقاله، دیگر خطبه‌های توحیدی نهج البلاغه مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

**کلید واژه‌ها** : نهج البلاغه / توحید / قرآن و توحید / تنزیه الهی / توفیقیت اسماء و صفات الهی / مبراً بودن خداوند از نقص / خطبه اشباح.



## درباره نویسنده

حضرت آیت الله حاج شیخ محمد تقی شریعتمداری در سال ۱۳۱۳ شمسی در تهران به دنیا آمد.

درس‌های ابتدایی فارسی و ریاضیات را نزد پدر بزرگوارش مرحوم حجۃ‌الاسلام و المسلمین حاج شیخ غلامرضا شریعتمداری و بخشی از آن را نزد استاد بزرگوار حاج سید حسین مدرسی خواند، و به مدارس رسمی نرفت.

همچنین قسمت عمده ادبیات عرب - صرف و نحو - را از مرحوم والد خود فراگرفت و در سال ۱۳۲۸ شمسی به مدرسه مروی تهران رفت، که از آن زمان تاکنون در همان مدرسه به تحصیل، مباحثه و تدریس اشتغال داشته و دارد.

ایشان، محضر اساتیدی را در حوزه علمیه تهران درک کرده است، از جمله:

- درس ادبیات: قسمتی نزد مرحوم آیة‌الله حاج سید مرتضی تنکابنی و قسمتی نزد حجۃ‌الاسلام سید مرتضی آل طعمه.

- لمعتین، قوانین، معالم و شرایع، نزد مرحوم حجۃ‌الاسلام والمسلمین حاج سید صدرالدین رضوی قمی.

- فلسفه نزد آیات عظام مرحوم حاج سید ابوالحسن رفیعی قزوینی و حاج میرزا ابوالحسن شعرانی، و عمدتاً نزد استاد شهید مطهری.

- کفایه، رسائل و مکاسب، نزد مرحوم آیة‌الله حاج سید عباس آیة‌الله زاده اصفهانی (فرزند مرحوم آیة‌الله العظمی سید محمد فشارکی اصفهانی). علاوه بر این، کفایه را نزد مرحوم آیة‌الله حاج شیخ عبدالرزاق قائی نیز فراگرفت.

- دروس خارج، عمدتاً نزد مرحوم آیة‌الله العظمی حاج شیخ محمد تقی آملی، که تقریرات اصول و قسمتی از تقریرات فقهه ایشان را نوشته است.

همچنین در دروس خارج آیات عظام حاج سید احمد خوانساری، حاج شیخ عبدالرزاق قائی و سید ابوالحسن رفیعی قزوینی شرکت کرده است.

معظم له، پس از ارتحال مرحوم آیة‌الله العظمی خوانساری تدریس دروس خارج را آغاز کرده است.



علاوه بر آن، در طول دهه‌سال بارها تفسیر قرآن، شرح نهج البلاغه، شرح صحیفه سجادیه، دوره‌های مختلف احکام برای سطوح مختلف (جوانان، بازاریان و ...) را تدریس کرده است.

در شمار آثار چاپ شده ایشان، می‌توان از کتابهایی نام برد مانند:

- تعلیقات علی تقریرات شرح المنظومة للاستاذ المطهری، جلد اول (مجلدات بعدی در دست چاپ است).

- تعلیقات علی شرح الصحیفة السجادیة

- شرح خطبة الزهرا سلام الله علیها (شرح خطبه فدکیه به زبان عربی)

- شرح خطبه فدکیه (فارسی)

- مباهله

علاوه بر این، تقریرات دروس جمعی از اساتید دیگر را نگاشته، که تاکنون منتشر نشده است. تقریرات دروس ایشان را نیز بعضی از تلامذه معظم له نگاشه‌اند. از خداوند متعال، برای این فقیه بزرگوار، طول عمر و توفیق خدمت روزافرون مسئلت داریم.  
فصلنامه سفینه

## مقدمه

هدف از این نوشتار، بحث در شیوه خاص قرآن کریم در خداشناسی و توحید و نیز روش مخصوص امیرالمؤمنین - علیه افضل صلوات المصلین - در این مسئله و مقایسه بین آن دو و نشان دادن مشابهت کاملی است که بین روش قرآن و روش امیرالمؤمنین علیه الصلوۃ والسلام - وجود دارد.

قبل از ورود در این بحث، توجه به این نکته لازم است که یکی از امتیازات فوق العاده بارز قرآن کریم، آن است که همیشه دعوت به علم و فهم و تفکر و تعقل و پیروی از برهان و استدلال می‌فرماید و کسانی را که بدون دلیل و برهانی به یک عقیده معتقد شده‌اند، سخت نکوهش می‌کند.

جمالاتی از قبیل **أَفَلَا تَعْقِلُونَ** (نبیاء، ۶۷)؛ **أَفَلَا تَبْصَرُونَ** (قصص، ۷۲)؛ **لَعْلَكُمْ تَتَفَكَّرُونَ** (بقره،

لعلهم يفهون (انعام، ٦٥)؛ اء الله مع الله قل هاتوا برهانكم (نمل، ٤٤)؛ قل هل عندكم من علم فتخرجوه لنا (انعام، ١٤٨)؛ إئتونى بكتاب من قبل هذا او أثارة من علم (احقاف، ٤)؛ و اذا قيل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل تتبع ما آفينا عليه أباءنا او لو كان أبواؤهم لا يعقلون شيئاً و لا يهدون (بقرة، ١٧٠) و نظائر آنها و مكررات آنها، همگی نشان دهنده همین معنی است.

با توجه به این نکته، باید ببینیم که قرآن کریم برای عقائد و معارف مطرح شده از جانب خودش چه دلائلی را مطرح کرده است؟ و با وجود این شیوه که قرآن از همه گروه‌ها برهان و دلیل می‌طلبد، آیا ممکن است که خودش برای مطالب خود دلیل نیاورد؟ و آیا جا دارد که ما برای معارف اسلام، از جای دیگر طلب دلیل کنیم؟ و آیا برای یک مسلمان معقول است که معتقد شود که استدلال صحیحی برای توحید یا نبوت یا سایر عقائد اسلامی وجود داشته باشد و خود قرآن و پاسدارانش (ائمه هدی طیبین) به آن تمسّک نکرده باشند؟ در این نکته نیک دقت فرمایید.

ما بنا را برابر آن گذاشته‌ایم که باید دلائل معارف اسلامی را از خود قرآن کریم و معلم‌مانش فرابگیریم نه از دیگران. اکنون باید بنگریم که روش قرآن در خداشناسی چیست؟

چیست؟

از مطالعه آیات قرآن در باب توحید، به سه خصیصه و امتیاز برخوردار می‌کنیم که عیناً همان سه خصیصه در خطب امیرالمؤمنین - صلوات الله و سلامه عليه - و روایات سائر ائمه هدی - علیهم الصلوٰة و السلام - وجود دارد، به طوری که ذهن به سرعت منتقل می‌گردد که کلام امیرالمؤمنین و فرزندانش - صلوات الله و سلامه علیهم - همانا بسط و شرح قرآن است. این سه خصیصه از این قرار است: عدم مشابهت با سایر موجودات، مبیّباً بودن از هر نقص، توقیفیّت اسماء.

۱ - عدم مشابهت

قرآن کریم چنین می‌فهماند که خدا - جل جلاله - را با هیچ یک از موجودات دیگر نمی‌توان مقایسه کرد، و این که هیچ‌گونه تشابه و تسانخی بین خدا و خلق نمی‌باشد و اساساً شناخت او بر مبنای مغایرت با مخلوقات است، والا آنچه مشابه مخلوقات فرض

شده است خدا نیست. سعدی شیرازی هم به همین معنی اشاره کرده است که :  
ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم وزهرچه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم.  
دراین باره، سوره توحید بهترین و رساخترین سخن است. قل هو الله احد. خدای متعال  
را به احادیث و یگانگی معرفی می‌کند. مفسّرین و لغویین تصريح کرده‌اند که احادیث  
مخصوص ذات اقدس او است و ذات هیچکس دیگر به احادیث موصوف نمی‌گردد،  
یعنی این قرآن است که کلمه احد را به صورت وصف مثبت به کار برده و آن را صفت  
خدای متعال قرار داده است، به گونه‌ای که در هیچ جای دیگر این کلمه وصف معرفت  
کسی قرار نگرفته است. به عبارت دیگر، این خداست که موصوف به یگانگی می‌باشد و  
هیچکس دیگرنه.

در اینجا به دو نکته باید توجه کرد:

یکی این که یگانگی خدا مطلق است و اختصاص به صفت خاص و شأن خاصی  
ندارد. توضیح این که ما وقتی انسان را مثلاً توصیف به یگانگی می‌کنیم، این توصیف  
مطلق نیست، بلکه فرضًا می‌گوییم: زید در علم فقه یگانه است، سعدی مثلاً در شعر  
یگانه است، فلان قهرمان در کشتی یگانه است. ولی این موارد، تفاوت اساسی با توحید  
دارد. در توحید می‌گوییم : خدای متعال در ذات، یگانه است، سخن ذات او با همه ذاتها  
مغایر است و در همه شؤونش منحصر به فرد است.

طبرسی در مجمع البیان گوید : «... و اذا قيل هذا الرجل انسان واحد، فهو واحد في معنى  
صفته. و اذا وصف الله تعالى بانه واحد، فعنده انه المختص بصفات لا يشاركه فيها احد غيره.

خوکونه قادرًا لنفسه عالماً حيًّا موجوداً كذلك»

دیگر این که یگانگی خدای متعال حقیقی است، مغایرت او با سایر موجودات چنان  
است که هیچکس مقاраб ذات اقدس او نیست و حتی بطور مجاز و مسامحه هم  
نمی‌توان کسی را همتای او دانست.

توضیح این که وقتی می‌گوییم سعدی در شعر یگانه است، می‌توان شاعر دیگری  
یافت که قریب الافق به او باشد و او را تقریباً همتای سعدی دانست. پیغمبر اکرم ﷺ در  
او صاف کمال بشری اشرف و افضل خلائق است و از این جهت یگانه است، ولی

می توان حضرت علی - علیه الصلوٰة والسلام - را نظیر و همتای او شمرد، زیرا یک درجه از او پایین‌تر است و تقریباً هم سطح او است، ولی خدای متعال هیچ‌گونه ثانی ولو تقریبی ندارد، چه آنکه او عالم بالذات است و همهٔ خلائق جاهم بالذات می‌باشند. او غنیٰ بالذات است و همهٔ خلائق فقیر بالذات هستند. قال الله تعالیٰ : يا ائمّة الناس انتم الفقراء الله والله هو الغنى (فاطر، ۱۵)

لهذا نمی‌توان گفت پیغمبر اکرم ﷺ یک درجه از خدا پائین‌تر است، زیرا هیچ‌کس با خدا مقایسه نمی‌شود و اصولاً سinx او غیر از سinx خلائق است. و این که از لسان پیغمبر اکرم ﷺ گفته شده است «انا اصغر من ربّي بستين» (و مرحوم شیر در کتاب مصابیح الانوار، آن را به دو وجه توجیه فرموده است) صحیح نمی‌باشد و سند هم ندارد.

باری ذات حق تعالیٰ ناشناخته است و به همین دلیل، از بحث در ذات او نهی اکید شده است: و انَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى. (نجم، ۴۲)

به بیان روشن‌تر، معرفی خدا در قرآن براساس یگانگی او و مغایرت با سایر موجودات است: ليس كمثله شيء (شوری، ۱۱). حتی فرض وجود دو خدا به نشناختن خدا بر می‌گردد، یعنی آنچه که دو فرد برایش تصور شود، غیر خدا است. و آیه کریمة «و ما من الله إِلَّا اللهُ وَاحِدٌ» (مائده، ۷۳) همین را می‌فهماند.

به عبارت دیگر، کثرت و تعدد از خواص شناخته‌های ما و اجسام و ممکنات است، در حالی که ادراک ما در مورد خدای متعال، این است که او موجودی است مغایر همه این اشیایی که ما می‌توانیم بشناسیم و احکام این اشیاء - که از جمله آنها فرض کثرت و تعدد است - بر او جاری نمی‌باشد.



## ۲- مبرّا بودن از هر نقص

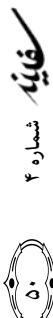
از آیات قرآن کریم چنین فهمیده می‌شود که قرآن، خدا را از هر نقص و عیوب منزه می‌داند، و ذات اقدس او را دارای اسماء حسنی و صفات علیا می‌داند و این را ضروری می‌داند، بطوري که نیاز به استدلال ندارد، یعنی فطری است و مانند سایر فطريات، مورد اذعان همهٔ عقول سليمه است.

توضیح این که یک سلسله امور است که وقتی بر انسان عرضه می‌شود، عقل انسان صحّت آن‌ها را بدون تردید می‌پذیرد و برای آنها مطالبه دلیل نمی‌کند، مانند زشتی خیانت و حسن امانت. و از این قبیل است موارد زیر :

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبَرِّ وَ تَنْسُونَ أَنفُسَكُمْ (بقره، ٢٤)؛ أَفَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَنْ يَتَّبِعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي (يونس، ٣٥)؛ أَفَتُؤْمِنُ بِعَوْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ (بقره، ٨٥)؛ هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ (الرحمن، ٤٠)؛ وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ مُثْلِهَا (شوری، ٤٠)؛ لَمْ تَقُولُنَّ مَا لَا تَفْعَلُنَّ (صف، ٢)؛ وَ مَنْ أَظْلَمَ مَنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًاً أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ (انعام، ٢١). چنانکه ملاحظه می‌شود این مطالب فطری است و نیازی به استدلال ندارد.

آیاتی که وصف کمال برای خدای عزوجل می‌کند، همین گونه است. لهذا هیچ وقت از ناحیه کسی مطالبه دلیل بر آنها نشده است و حتی دشمنان اسلام هم اعتراض نداشته‌اند. مثلاً حضرت یوسف علیہ السلام به یاران زندانی خویش می‌گوید : «أَرْبَابُ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرُ أَمِ اللَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (یوسف، ٣٩) یعنی همان طوری که گفته می‌شود «هل جزاء الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ» وصحّت آن معلوم است، همین طور گفته می‌شود که خدای واحد قهار خوب است و این اعتقاد صحیح است، نه اعتقاد به خدایان متعدد.

نباید پنداشت که این سخن، خطابی و ذوقی است. کلام خدا از چنین سستی و وهنی، منزه است. بلکه فطری و یقینی است. از این رو به دنبالش به طور قاطع می‌فرماید: ما تعبدون من دونه إِلَّا أَسْمَاءُ سَمِيمُوهَا أَنْتُمْ وَ آباؤكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ، یعنی آنچه غیر از خدا می‌پرستید، جز لفظی بی‌واقعیت نیست و هیچ دلیلی ندارد (بنگرید چقدر محکم استناد به دلیل را می‌طلبید)



## آیات دیگر در زمینه فطری بودن توحید

همانند آیه سوره یوسف، آیات دیگری بر فطری بودن توحید و دیگر صفات خدا دلالت دارد :

اول - در محااجه حضرت ابراهیم علیہ السلام با ستاره‌پرستان و ماه‌پرستان و خورشیدپرستان و اثبات این که ریوبیت آنها باطل است، می‌فرماید : لَا أَحِبُّ الْأَفْلَانِ (انعام، ٧٦) گویی

حضرت ابراهیم<sup>پیغمبر</sup> می‌فرماید : حضور نداشتن رب و غیبت او از مربوب خود، نقص است و ناقص شایسته پرستش نیست، یعنی در فطرت من نهفته است که رب من نقص ندارد.

دوم - در نکوهش مشرکان که برای خدا فرزند قائل شده‌اند و آن را دختر انگاشته‌اند، می‌فرماید : أَوْ مِنْ يُنِشِّئُ فِي الْخَلِيلِ وَهُوَ فِي الْخَصَامِ غَيْرُ مَبِينٍ (زخرف، ۱۸) چنین می‌فهماند که اگر برای خدا فرزندی فرض شود، باید ناقص باشد؛ زیرا فرزند به پدر شباهت دارد، در حالی که در الوهیت، نقص معنی ندارد.

سوم - در آیات متعدد برای خدا اسماء حسنی ذکر شده است، بدون آنکه برای آن استدلالی آورده شود یعنی صحت مطلب واضح تلقی شده است.

الف : وَلَهُ الْإِسْمَاءُ الْحَسَنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يَلْهُدوْنَ فِي إِسْمَائِهِ سِيِّجُزُونَ مَا كَانُوا

يعملون (اعراف، ۱۸۰)

ب : قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ إِنَّمَا تَدْعُوا فَلَهُ الْإِسْمَاءُ الْحَسَنَى (اسری، ۱۱۰)

ج : إِنَّمَا تَدْعُوا إِلَهَ الْأَنْوَارِ هُوَ لَهُ الْإِسْمَاءُ الْحَسَنَى (طه، ۸)

د : لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مِثْلُ السَّوْءِ وَلَهُ الْمُثْلُ الْأَعْلَى (نحل، ۶۰)

ه : وَهُوَ الَّذِي يَبْدُوُ الْخَلْقَ ثُمَّ يَعْيِدُهُ وَهُوَ أَهُونُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمُثْلُ الْأَعْلَى فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (روم، ۲۷)

و : هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالَمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةُ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقَدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمَهِيمُ الْعَزِيزُ الْجَبَارُ الْمُتَكَبِّرُ سَبَّحَنَ اللَّهُ عَمَّا يَشْرُكُونَ هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْإِسْمَاءُ الْحَسَنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (حشر، ۲۴ - ۲۲)



### ۳- توقیفیت اسماء

سومین شاخصه‌ای که در خداشناسی قرآن کریم مشهود است، این است که خدای متعال، خود، وصف کردن خود را متكفل شده است و به کسی اجازه توصیف ذات اقدسش را نمی‌دهد، هرچند در نظر وصف‌کننده کمال باشد. در این باره آیه کریمه

سبحان الله عما يصفون الا عباد الله المخلصين (الصادق، ١٦٠) دستور صريح داده است. مراد از عباد مخلصین: (به فتح لام) همان بندگان معصوم و حجت‌های خدا هستند.

بر همین اساس، علماء بزرگوار اسلام تصريح کرده‌اند که اسماء الله توقیفیه است و کسی حق ندارد که خدا را به اسم یا صفتی که ثبوت قطعی از شرع ندارد توصیف کند. میرزا قمی (ره) در قوانین در بحث اطراد (از علائم حقیقت) از اطلاق کلمه متوجه، «سخّی» بر خدا منع کرده و دلیل آن را توقیفیت اسماء الله ذکر کرده است. شیخ مفید، (به نقل صاحب توضیح المراد) در اوائل المقالات می‌فرماید: «أَنَّهُ لَا يَجُوز تسمية البارى تعالى إِلَّا بِما سَمِّيَّ بِهِ نَفْسُهُ فِي كِتَابِهِ، أَوْ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ ﷺ أَوْ سَمَاءً بِهِ حَجَّجَهُ مِنْ خَلْفَهُ نَبِيُّهُ، وَكَذَّلِكَ اقْوَلُ فِي الصَّفَاتِ، وَبِهَذَا تَطَابَقَتِ الْأَخْبَارُ عَنْ أَلِّ مُحَمَّدٍ...». علامه حلی پس از بحث درباره الم ولذت و بیان این که لذت (عقلی) به معنای ادراک ملایم است، می‌فرماید: «وَإِنَّ اللَّهَ بِهَذَا الْمَعْنَى، فَقَدْ اتَّفَقَ الْأَوَّلَيْنَ عَلَى ثَبَوتِهِ لِلَّهِ تَعَالَى، لَأَنَّهُ مَدْرُكٌ لَا كُمْلٌ لِّمَا يَوْجُودُ، اعْنَى ذَلِكَ أَنَّهُ فِي كُونِ مُلْتَدِّ بِهِ، وَالْمَصْنُفُ (ره) كَائِنٌ قَدْ ارْتَضَى هَذَا القَوْلُ، وَهُوَ مَذْهَبُ ابْنِ نُوبَحْتِ مِنَ الْمُتَكَلِّمِينَ، إِلَّا أَنَّ اطلاقَ الْمُلْتَدِّ عَلَيْهِ يَسْتَدْعِي الْإِذْنَ الشَّرِعيَّ»

بر همین اساس، بر شیخ الرئیس - که بر خدای متعال اطلاق مبتهج نموده است -

اعتراض شده است. عبارت این سینا در اشارات این است: (ج ۳، ص ۳۲۹)

«اجل مبتهج بشيء و هو الاول بذاته، لأنّه اشد الاشياء ادراكاً لاشد الاشياء كمالاً، الذي هو  
بريء عن طبيعة الامكان والعدم، و هما منبعا الشر ولا شاغل له عنه، والعشق الحقيق هو  
الابتهاج بتصور حضرة ذاتٍ.... والاول عاشق لذاته من ذاته عشق من غيره او لم يعشق، و لكنه  
ليس لا يعشق من غيره، بل هو معشوق لذاته من ذاته و من اشياء كثيرة غيره»

برخی از طرفداران فلاسفه، در مقام دفاع از شیخ برآمده‌اند و گاهی توقيفیت اسماء را منکر شده‌اند و گاهی به جمله «یامرتاح» که در دعاء جوشن کبیر (بند ۶۵) آمده است استدلال کرده‌اند، چه آن‌که مرتاح به معنای خرم و شاد آمده است و مبتهج نیز همین معنی را دارد.

این دفاع صحیح نیست، زیرا با وجود آیه کریمۀ «سبحان الله عما يصفون الا عباد الله المخلصین» (صفات، ۱۶۰) جایی برای انکار توقیفیت نمی‌ماند. به علاوه کلمۀ مرتاح که در

دعاه جوشن کبیر آمده است، نمی‌تواند مورد استفاده قرار گیرد، زیرا کلمهٔ مرتاح همان طوری که به معنای خرم و خرسند آمده است، به معنای خرم‌کننده و خرسندکننده هم آمده است، که اطلاق آن به معنای دوم بر خدای متعال مانع ندارد.

استاد بزرگوار ما و علامهٔ محقق کمنظیر مرحوم آیة الله حاج شیخ ابوالحسن شعرانی (قدس سرہ) در این مقام سخنی فرموده است که درست نیست و شایسته مقام ایشان نیست. ایشان در شرح تجرید فارسی در بحث صفات خدا فرموده است که باکی نیست که خدای متعال را به لذت و ابتهاج عقلی متصف کنیم. وی فرموده است: «لذت همان ادراک است». ما می‌گوییم: چنین نیست، بلکه لذت همراه با ادراک است و مانند همهٔ حالات نفسانی معلوم به علم حضوری است. و از این که خدا را به علم و آگاهی وصف می‌کنیم، نمی‌توان نتیجه گرفت که می‌توان او را به ابتهاج و التذاذ توصیف کرد. زیرا خدای متعال عالم به لذات و آلام می‌باشد و نمی‌توان او را ملتّذ و متّالم دانست، چنانکه بوعی سینا نگفته است که لذت ادراک ملایم است، بلکه ادراک ملایم را دلیل التذاذ دانسته است.

### توحید در نهج البلاغه

اکنون سراغ خطبه‌های امیرالمؤمنین - علیه افضل صلوات المصليين - در نهج البلاغه برویم و ببینیم این شاگرد اول قرآن کریم و پیغمبر اکرم ﷺ چگونه از خدا سخن می‌گوید و تعبیرات توحیدی او چیست.

همان سه خاصه و امتیازی که در توحید قرآن ملاحظه می‌شود (عدم مشابهت با سایر موجودات، مبزا بودن از هر نقص، توقيفیت اسماء) در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام هم دیده می‌شود.

اکنون چند خطبه را بررسی می‌کنیم و به موارد خاصه‌های فوق اشاره می‌کنیم:

- ۱ - در خطبهٔ ۱۸۱ - ۱۸۴ (۲۲۸) به تفصیل دربارهٔ توحید سخن فرموده است و سید رضی (ره) دربارهٔ آن می‌گوید: «این خطبه، از اصول علم، مطالبی را حاوی است که هیچ خطبهٔ دیگر به آن فزونی ندارد.» امیرالمؤمنین علیه السلام در این خطبه می‌فرماید:

«ما وحّده من كيّفه، ولا حقيقته اصحاب من مثله، ولا ايّاه عنى من شبهه، ولا صمده من آشار  
اليه و توهمه»

ترجمه: «کسی که برای او چگونگی ذکر کند، او را به یکتایی نشناخته است» یعنی هرگاه  
برای خدا کیفیتی - مانند سایر موجودات - فرض شود، همانند سایر موجودات می‌گردد  
و دیگر لزوماً یکتا نخواهد بود.

«و آن کسی که مثلی برای او بیانگارد، به حقیقت او نرسیده است. و آن کس که او را شبیه  
به چیزی پندارد، او را قصد نکرده است (یعنی ذهنش به سوی چیزی غیر خدا متوجه شده  
است) و آن کسی که او را به شکلی تصور کند و مورد اشاره قرار دهد، وی را نخواسته است»  
همه این جملات به یک معنی اشاره دارد و آن این است که ذهن ما - که به  
چگونگی های اشیاء آشنا است - چیزهایی را که مخلوق می‌باشند درک می‌کند، در حالی  
که وقتی معرفت ذهن به خدا صحیح است که بفهمد او مانند مخلوقات نیست و طورش  
طور دیگر است. این همان معنای یگانه بودن و معنای «لیس كمثله شيء» است. و در غیر  
این صورت، نه خدا را شناخته و نه یگانگی او را دریافتہ است.

سپس در ادامه می‌فرماید:

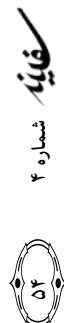
«كل معروف بنفسه مصنوع»

«هر چیزی که خودش و ذاتش شناسایی شود، مخلوق و آفریده است»  
از این جمله فهمیده می‌شود که معرفت خدا، تنها از راه آیات و نشانه‌ها ممکن است.  
و این که جمعی گفته‌اند که بدون توسّط آیات، می‌توان خدا را از تأمّل در حقیقت هستی  
شناخت و آن را «برهان صدّيقین» نامیده‌اند، درست نیست.

البته حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در جای دیگر فرموده است:

«لا تدركه العيون بمشاهدة العيان، ولكن تدركه القلوب بحقائق الامايان»

«چشم‌ها با نگریستن او را درک نمی‌کنند، ولی دل‌ها به حقیقت ایمان او را درک می‌کنند»  
این کلام، اشاره به راه دیگری برای معرفت خدا ندارد، بلکه نتیجه همان دقت در  
آیات را - که حقیقت ایمان را در دل استوار می‌کند - بیان می‌فرماید، چنانکه در قرآن کریم  
هم می‌فرماید:



سُنِّيْهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاِفَاقِ وَ فِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ (فصلت، ۵۳)

شیوه قرآن کریم در معرفی خدای تعالی، توجه دادن به نشانه‌های او در آفرینش است. اینک چند نمونه را ذکر می‌کنیم:

اول - وَ الْحُكْمُ لِلَّهِ وَاحِدِ لِلَّهِ إِلَّا هُوَ الرَّحِيمُ إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْخَلْقِ  
اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفَلَكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَاحْيَا  
الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ الْمَسْخُوبِينَ السَّمَاءَ  
وَالْأَرْضَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقُلُونَ (بقره، ۱۶۴)

دوم - إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْخَلْقِ  
اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لَا ولِيَ الْأَلْبَابِ.

(آل عمران، ۱۹۰)

سوم - وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنَّ خَلْقَكُمْ مِنْ تَرَابٍ - تَا - وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (روم، ۲۰ تا ۳۰).

چهارم - خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِالْحَقِّ تَعَالَى عَمَّا يَشْرَكُونَ - تَا - إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ

(تحل، ۱۸ تا ۳)

سپس امیر المؤمنین علیه السلام در ادامه خطبه به فرق بین فاعلیت خدا و دیگران اشاره کرده،

چنین می‌فرماید:

«فَاعِلٌ لَا باضطِرَابِ آللَّهِ، وَ مُقدَّرٌ لَا بِجُولِ فَكْرَةٍ، غَنِّيٌّ لَا باسْتِفَادَةٍ»

فاعلیت او همچون مخلوقات نمی‌باشد که با به کارگرفتن ابزار یا همراه با حرکت باشد. و

تقدیر فرمودن و اندازه دانش به اشیاء با جولان دادن اندیشه نیست.

در ادامه خطبه، دوباره به مغایرت ذات او با هر چیز دیگر می‌پردازد و می‌فرماید:

«بِتَشْعِيرِ الْمُشَاعِرِ عُرِفَ أَنَّ لَا مُشْعُرٌ لَهُ، وَ بِضَادَتِهِ بَيْنَ الْأَمْوَارِ عُرِفَ أَنَّ لَا ضَدَّ لَهُ، وَ بِقَارَنَتِهِ

بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عُرِفَ أَنَّ لَا قَرِينٌ لَهُ»

«به اینکه برای مخلوق‌ها مشاعر (راه‌های شعور مانند گوش و چشم و زبان) قرار داده

است، دانسته می‌شود که او چون آنان نیست و مشاعر ندارد. و با برقراری تضاد بین جمعی از

آفریدگانش، دانسته می‌شود که ذات پاک او از دائره تضاد بیرون است و ضدی برایش متصور

نیست. و همچنین وی بعضی از آفریدگان را قرین و همدم بعضی دیگر فرموده است (مانند

زوجین)، پس او را قرین و همدمی نیست»



باز در ادامه می فرماید :

«لا يجرب عليه السكون والحركة. وكيف يجرب عليه ما هو أجراء ويعود فيه ما هو ابداه و يحدث فيه ما هو أحدشه؟ اذن لتفاوت ذاته ولتجزأ كنهه ولا متنع من الازل معناه، ولكن له وراء اذ وجد له أمام، ولا تنس القام اذ لزمه النقصان، و اذن لقامت آية المصنوع فيه و لتحول دليلاً بعد أن كان مدلولاً عليه»

«حرکت و سکون در او راه ندارد. و چگونه می تواند در او راه داشته باشد چیزی که خودش پدید آورده است؟ و چگونه ممکن است بر او چیره و حاکم شود آنچه که خودش آفریده است؟ اگر چنان شود، ذاتش جزء پذیر شود و از ازليت بیرون رود، و پیش و پس پیدا کند، و نقص در او راه یابد، و خلاصه نشانه مخلوق در او دیده شود و خود دلیل بر خالق گردد»

خلاصه استدلال این است که طور مخلوق با طور خالق دو تا است و حکم این غیر حکم آن است. این استدلال بر حسب اصطلاح اهل منطق، خلف نامیده می شود و بسیار متقن است. همه سخن به آیه کریمة «لیس کمثله شیء» برمی گردد و اصل این سخن، فطري و ضروري است که :

اگر بنا است خالقی در کار باشد (که البته هست)، باید حکم او غیر حکم مخلوقات و سخن او غیر سخن ممکنات باشد.

۲ - در خطبه ۸۷ (خطبة آشباح) می فرماید :

«الحمد لله الذي لا يفوه المنعُ والجمود، ولا يكديه الاعطاءُ والجود. اذ كل معطٍ منتقص سواه، وكل مانع مذموم ما خلاه. و هو المتأن بفوائد النعم و عوائد المزيد والقسم. عياله الخلق، ضمن ارزاقهم و قدر أقواتهم. و نهج سبيل الراغبين اليه والطالبين ما لدیه. و ليس بما سُئل بأجود منه بما لم يُسأل»

«سپاس خدای را که ندادن و نبخشیدن، موجب فزوونی دارای اش نمی گردد و عطاء و بخشش کردن، او را به مشکل نمی انکند، زیرا هر بخشندۀ غیر او، کاستی می یابد و هر خودداری کننده از عطاء جزا، مذموم و نکوهیده است.

و او است مرحمت کننده فائدهها و سودهای نعمتها. نان خورهای او آفریدگانند، روزی ایشان را به عهده گرفته و غذای هریک را معین فرموده است و راه را برای راغبان و طالبان به

درگاهش گشوده است. و جود او نسبت به آنچه از او درخواست شده یا نشده، یکسان است»

این بخش - که ستایش خدای تعالیٰ به کمال‌ها و اسماء حسنی می‌باشد - یقینی و

فطیری است (اصل دوم) و در آن دو نکته جلب توجه می‌کند :

اول این که منع عطاء از جانب خدا، موجب مذمّت او نمی‌گردد، زیرا عین حکمت و

حق است و از کمبود و بخل نیست، بلکه جود و احسان است. چنانکه حضرت ابوالحسن

موسى بن جعفر<sup>علیه السلام</sup> فرموده است : «هو الجواب ان أعطى و هو الجواب إن منع» (بحار الانوار، ج

(۳۱۹) ۷۵

این نکته را از قرآن کریم نیز می‌توان استفاده کرد. در قصه قارون و هلاکت وی می‌فرماید :

«وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَّنُوا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَكَانُ اللَّهُ يَبْسِطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا إِنْ مَنْ أَنْهَا اللَّهُ عَلَيْنَا الْخَسْفُ بَنَا وَيَكَانُهُ لَا يَفْلُحُ الْكَافِرُونَ.» (قصص، ۸۲)

این آیه می‌فهماند که ممنوعیت از ثروتی که موجب خسف و هلاکت است، متن خدا بر بندۀ است.

دوم این که درخواست و دعای بندۀ، تأثیری در وجود خدای متعال ندارد و - به اصطلاح - تحریک صفت بخشنده نمی‌کند. دعاء هرچند موجب بهره‌مندشدن بندۀ از جود خدا است، ولی تغییر در ناحیه بندۀ رخ می‌دهد که قابل گرفتن عطاء می‌گردد نه در ناحیه خدا.

سپس در ادامه می‌فرماید :

(در پاسخ کسی که خواسته بود که حضرتش خدا را چنان وصف کند که عیانش ببیند، امیر<sup>علیه السلام</sup> غضب فرمود و این خطبه را انشاء کرد)

«... الْأَوَّلُ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لَهُ قَبْلُهُ، وَ الْآخِرُ الَّذِي لَيْسَ لَهُ بَعْدُ، فَيَكُونُ شَيْءٌ بَعْدَهُ. وَ الرَّاجِعُ أَنَّسِي الْأَبْصَارَ عَنْ أَنْ تَنَالَهُ أَوْ تَدْرِكَهُ. مَاخْتَلَفَ عَلَيْهِ دَهْرٌ، فَيَخْتَلِفُ مِنْهُ الْحَالُ. وَ لَا كَانَ فِي مَكَانٍ، فَيَجُوزُ عَلَيْهِ الْإِنْتِقَالُ»

در جمله اخیر، برتر بودن او را از زمان و مکان بیان می‌فرماید و به طور واضح دلالت می‌کند که موجود، اگر زمانی باشد، اختلاف حالات و تغییرات خواهد داشت (همچون



انسان که کودکی و جوانی و کهولت و پیری دارد). و اگر محدود به حد مکانی باشد، نقل و انتقال برایش منظور است. هدف از این جمله، بیان این مطلب است که او را با موجودات دیگر - که محدود به زمان و مکان میباشند و ما با آنها آشنایی داریم - نباید قیاس کرد. متهای این معرفت، همان مغایرت خالق و مخلوق است (اصل اول)، اما کوشش برای تصور ظرف دیگری برای ذات اقدس او (مانند آنچه دهر یا سرمد نامیده میشود) مقصود نیست، کما این که معقول هم نمیباشد. و اصطلاحات فلاسفه (دهر - سرمد) معنای شناخته شده‌ای ندارد.

۳- باز در همان خطبه، از اصل سوم سخن به میان آمده است. در پاسخ کسی که از حضرت میخواهد که خدا را چنان توصیف کند که عیان دیده شود، غصب فرموده و میفرماید :

«وَأَنْظُرْ إِلَيْهَا السَّائِلَ ! فَإِنَّكَ الْقُرْآنَ عَلَيْهِ مِنْ صَفَتِهِ، فَأَئْتُمْ بِهِ وَاسْتَضْئِ بِنُورِ هُدَايَتِهِ. وَمَا كَلْفَكَ الشَّيْطَانُ عِلْمَهُ مِمَّا لَيْسَ فِي الْكِتَابِ فَرَضْهُ وَلَا فِي سَنَةِ النَّبِيِّ ﷺ وَأَمَّةِ الْمَهْدِيِّ أُثْرَهُ، فَكُلُّ عِلْمٍ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ، فَإِنَّ ذَلِكَ مُنْتَهِيٌّ حَقَّ اللَّهِ عَلَيْكَ. وَاعْلَمُ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ اغْنَاهُمْ عَنِ اقْتِحَامِ السَّدِيدِ الْمَضْرُوبَةِ دُونَ الْغَيْبِ، الْاَقْرَارُ بِجَمِيلَةِ مَا جَهَلُوا تَفْسِيرُهُ مِنَ الْغَيْبِ الْمَحْجُوبِ. فَدَحْ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ اعْتَرَافَهُمْ بِالْعَجَزِ عَنِ تَنَاؤلِ مَا لَمْ يَحْيِطُوا بِهِ عِلْمًا. وَسَمِّيَ تَرْكِهِمُ التَّعْقِيقُ فِيمَا لَمْ يَكُلُّهُمُ الْبَحْثُ عَنْ كُنْهِهِ رَسُوخًا. فَاقْتَصَرَ عَلَى ذَلِكَ وَلَا تَقْدِرُ عَظَمَةُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ، فَتَكُونُ مِنَ الْمَالِكِينَ »

واضح است که سائل در این مقام - وقتی که میگوید : خدا را برای ما چنان توصیف کن که گویا او را عیان میبینیم - از پیش فرض کرده است که خدا دارای چگونگی ها و اوصاف آفریدگان میباشد و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله عليه خصوصیات آنها را خواسته است. حضرت در پاسخ وی به بهترین وجه فهمانیده است که اساساً این گونه اندیشه ها بیگانه از خداشناسی است و از وسوسه های شیطانی است، و در معرفت خدا میباید از بیان قرآن کریم و پیامبر اکرم ﷺ و پیشوایان هدایت (که مصادقش در آن زمان خود حضرت بوده است) پیروی کرد و بس (اصل توقیفیت).

اینک ترجمه کلمات حضرت :

«پس ای پرسش کننده ! بنگر تا آنچه قرآن در وصف خدا آورده است پیروی کن و به سور  
هدایتش استضائے کن. و آنچه که در کتاب خدا و سنت پیغمبر اکرم ﷺ و امامان هدایت اثری  
از آن نیست و شیطان به تو تکلیف می‌کند، رها کن و علم آن را به خدای سبحان واگذار، که  
این نهایت حق خدای تعالی برو تو است.

و بدان که راسخان در علم (ثابت قدمان و پیش‌تاختنگان در دانش) کسانی می‌باشند که به  
طور اجمال اقرار دارند به آنچه که تفصیلش را نمی‌دانند، از غیب‌های ممنوع و پوشیده شده.  
پس خدای متعال آنان را ستوده است و اعتراضان را به عجز و ناتوانی علم دانسته، و دخالت  
نکردن و باریک‌نشدن‌شان را در آنچه که مکلف به بحث از کنه آن نشده‌اند، رسونخ و ثبات  
نامیده است. پس بر این مطلب اکتفاء کن و عظمت خدا را به اندازه عقلت نسنج که از هالکان  
خواهی شد»

در حقیقت، راسخان در علم، خدا را به ناشناخته بودن می‌شناشند. و این عظیم  
دانستن خدا است که بدانند قابل شناخت نیست. و کسانی که پا فراتر نهاده‌اند و  
می‌خواهند عظمت خدا را به قدر درک خود بگیرند به خطأ رفته‌اند.

از اینجا دانسته می‌شود که کوشش‌هایی که فلاسفه در بحث علم ذاتی حق تعالی  
کرده‌اند، همه بی‌مورد است، مخصوصاً با توجه به این که علم عین ذات است و ذات  
مجھول الکنه است. پس سخنان شیخ الرئیس در باب علم حق تعالی که به صور مرتسمه  
قائل شده است و خواجه طوسی که بی‌تابعه به رد آن پرداخته است و راه دیگری مطرح  
کرده است و همچنین سایر فلاسفه که وجوده دیگری ارائه کرده‌اند همه بیهوده بلکه  
ممنوع است و مصدقاق «اقتحام در سُدد مஸروبه دون الغیوب» است.

سخن را در این نوشتار به پایان می‌بریم و بعد از این - به توفیق خدای متعال -  
خطبه‌های توحیدی نهج البلاغه را مورد بررسی قرار می‌دهیم و موضع سه اصل مذکور  
در این مقاله را نشان می‌دهیم.

